

ولید و محمد بن مسلمه انصاری بودند که بدستور مستقیم عمر عمل میکردند»^۱.

خروج نابهنگام پیامبر از صحنه، تقریباً بیفاصله راه را بر موجی سراسری از قیام‌ها و جنگ‌قدرتها و دسته‌بندیها و کشمکشهایی که میبایست از آن پس وجه مشخص جهان اسلامی در همه تاریخ اسلام باشد گشود. نه تنها در خود مدینه میان صحابه دست اول محمد و یاران نزدیک و دور او جدائیهای اساسی آغاز شد، بلکه در سرتاسر عربستان نیز قبایل تازه مسلمان شده، چنانکه گویی قرارداد خود را با مردی که با او بیعت کرده بودند پایان یافته تلقی میکردند سر به تمرد برداشتند و نه فقط از اطاعت دستگاه حکومتی مدینه سر باز زدند، بلکه اصولاً پیروی خود را از آئین اسلام به ترتیبی که شرح آنها را در مهمترین کتابهای تاریخ اسلامی منعکس میتوان یافت، پایان یافته اعلام کردند.

«با درگذشت پیامبر، بسیاری از قبایل از دین بگشتند»^۲. «کفر سر برداشت و همگی یا بعضی از قبایل، بجز ثقیف و قریش از دین روی بگرداندند»^۳. «مردم غطفان، بحرین، خطم، عمان، یمن، مهران، عک، حضرموت، بنی سلیم و دیگران از اسلام برگشتند، و بسیاری از آنان با طلحه بیعت کردند»^۴. «در بسیاری نواحی، عاملان رسول را بگشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دستهایشان را رنگ کنند از شادی مرگ رسول، و دف‌ها بزدند»^۵.

با تعیین ابوبکر به خلافت، بیدرنگ شورای اضطراری بلندپایگان حکومت برای مقابله با شورش عمومی در عربستان تشکیل شد و پس از تبادل نظرها، تصمیم به سرکوبی بیرحمانه همه مخالفانی گرفته شد

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

۲ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۰.

۳ - کامل، ج ۲، ص ۳۷؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۶۱؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۶۱۴.

۴ - قصص الانبیاء، ص ۴۵۵.

۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۱.

که به آنها عنوان «اهل ڤده» (مرتدان یا برگشتگان از دین) دادند. ولی این نامگذاری ظاهراً کاری است کسه بعدها از جانب مورخان اسلامی برای توجیه شدت عمل سرکوبگران انجام گرفت.

ارزیابی روشنی را در این باره از جانب دو تن از محققان سرشناس معاصر جهان غرب میتوان یافت: «واقعیت تاریخی بر مبنای همه مدارکی که در دست است این است که خودداری قبایل مختلف عرب از برسمیت شناختن مشروعیت ابوبکر، بیسش از آنکه مفهوم بازگشت اعراب تازه مسلمان شده را به بت پرستی کهن خود داشته باشد این مفهوم را داشت که از نظر اینان قراردادی که عملاً میان محمد، رهبر مسلمانان، و این قبایل منعقد شده بود و از هر دو جانب رعایت میشد، با بیرون رفتن یکی از طرفین از صحنه خودبخود ملغی شده بود. قبایلی که از نظر جغرافیایی به مدینه نزدیک بودند، در زمان حیات پیامبر بطوری با سازمان مرکزی مدینه اشتراک منافع یافته بودند که بعداً نیز این قرارداد را بطور کامل حفظ کردند، در عوض برای قبایل دوردست تر، درگذشت محمد به پیوندهای آنان با مدینه پایان میداد، و طبق سنن دیرینه قبیله ای اینان میتوانستند آزادی عمل خویش را بازیابند. بخصوص با توجه به اینکه به ایشان هیچ سهمی در انتخاب ابوبکر داده نشده بود، ظاهراً اینان در این مورد تعهدی نیز برای خویش قائل نبودند، و اولین پیامد مستقیم این عدم تعهد این بود که مشترکاً از پرداخت خمس و زکوة اسلامی به دولت مدینه سر باز زدند، بطوریکه ابوبکر ناگزیر شد برای رسیدن به توافقیهای تازه ای با آنان وارد مذاکره شود. برخی از قبایل نسبتاً نزدیک تر این توافقیها را پذیرفتند، ولی قبایل دوردست تر در مخالفت خود پایدار ماندند، و در نتیجه برای خلافت تازه بر سر کار آمده راهی جز آن نماند که از راه شمشیر آنها را به اطاعت وادارد، همانطور که غالب آنها قبلاً نیز از راه شمشیر اسلام آورده بودند»^۱.

«پس از مرگ پیامبر در سراسر عربستان به استثنای حجاز،

قبایل عرب پیمانی را که با او داشتند پایان یافته تلقی کردند، و یکی از انگیزه های اصلی این بازگرفتن پیمان نگرانی آنها و در عین حال حسادتشان از سلطه جویی پایتخت حجاز بود. خاصیت گریز از مرکز که خصیصه دیرینه این قبایل بود با درگذشت مرد نیرومند مدینه و مکه دوباره فرصت عرض اندام یافته بود. مردم این قبایل اصولاً تعهدی نیز در مورد آیین تازه برای خود احساس نمیکردند، زیرا برای قبایل عرب در آنزمان مسلمان شدن تنها این مفهومی را داشت که رئیس قبیله مسلمان شده است. بدین ترتیب بود که قبایل بسزرگی در یمن و یمامه و عمان از پرداخت مالیات زکوة سر باز زدند»^۱.

مأموریت سرکوبگری به خالدبن ولید سردار محبوب پیامبر و ثروتمند بزرگ قریش سپرده شد که به بیرحمی و سنگدلی شهرت داشت. وی قبلاً در جنگ احد علیه مسلمان جنگیده بود، ولی بعداً اسلام آورده و خدمات بسیار به پیامبر کرده بود، بطوریکه از جانب او سیف الله (شمشیر خدا) لقب گرفته بود. هم او بود که در تسخیر مکه در سال نهم هجرت به امر محمد بت معروف عزیزی را در خانه کعبه شکست. طبری در اشاره بدین واقعه نقل میکند که پس از فتح مکه «پیامبر صلی اله علیه و آله خالد را برای دعوت مسردم قبیله بنی حذیمه به اسلام به نزد ایشان فرستاد، و مردم بنی حذیمه چون خسالدبن ولید را بدیدند سلاح برگرفتند. خالد بدانان گفت سلاح بگذارید، لیکن یکی از مردان قبیله بنام حجدم بدانان گفت: ای بنی حذیمه، زینهار که از پس گذاشتن سلاح اسارت است، و از پس اسارت گردن زدن... اما عده ای از بنی حذیمه گفتند که اکنون مردم مسلمان شده اند و جنگ از میان رفته و کسان ایمنی یافته اند، و جد کردند تا همه بنی حذیمه سلاح فروگذاشتند. آنگاه خالدبن ولید دستور داد تا دستهایشان را بستند و جملگی را از دم شمشیر گذرانیدند و آنروز بسیار کس بکشت. پیامبر که این خبر بشنید دست به آسمان بلند کرد و گفت که خدایا، من از آنچه خالد کرده است بیزار میجویم، اما خالد گفت من این

۱ - P.K. Hitti در History of the Arabs، ص ۱۴۰

کار خودسرانه نکردم، بلکه عبدالله بن خذافه به من گفت که پیغمبر فرموده است اینان را بکش، زیرا که از مسلمان شدن ابا کرده اند^۱. در باره همین خالد روایت شده است که چون از جانب ابوبکر مأمور فرونشاندن عصیان قبیله بنی تمیم شد با مالک بن نویره رئیس قبیله به جنگ پرداخت. ولی مالک تسلیم شد و برای ابراز حسن نیت او را به خانه خویش مهمان کرد. با اینهمه خالد بخاطر اینکه امکان همخوابگی با زن او را که به زیبایی مشهور بود داشته باشد او را در همین ضیافت بکشت و سرش را در تنور آتش افکند و همان شب با بیوه اش همبستر شد^۲. با اینهمه ابوبکر حاضر به عزل او نشد، زیرا گفت که برای سرکوبی اهل رده به چنین سرداری نیاز است^۳.

سرکوبگرهای خالدبن ولید برای فرونشاندن «ارتداد» بسیار بیرحمانه بود. در تاریخ طبری در این باره نقل شده است که ابوبکر و علی بدو فرمان دادند تا هر کس را که از دین برگشته باشد گردن زند و به آتش بسوزاند و زنان و فرزندان را اسیر کند و از هیچکس جز بازگشت به اسلام نپذیرد^۴. و این دستور بطور کامل از جانب فرمانده قوای اسلام به اجرا گذاشته شد: «... و خالدبن ولید آنانرا که در وفات پیامبر دست رنگ کرده بودند از اول تا به آخر بکشت و در آتش بسوزانید، و بفرمود تا سرهایشان را گرد آوردند و پایه دیگ کردند و

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۹۵.

۲ - ابوالفرج اصفهانی: الاغانی، ج ۱۴، ص ۶۶؛ ابن اثیر، کامل، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۴.

۳ - تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۳؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۷. بسلاذری نیز تأکید میکنند که ابوبکر در این نظر که همه شورشیان یا بیقید و شرط تسلیم شوند و یا به جنگ تا نابودی خود تن در دهند راسخ بود (انساب، ص ۹۴). ولی Caetani بخلاف این نظر معتقد است که: «این تصور رایج که ابوبکر در سرکوبی شورشیان رده شعار یا مرگ یا اسلام را به اجرا میگذاشت افسانه ای بیسش نیست، زیرا وی بالعکس به حداقل اظهار اطاعت سیاسی راضی بود و عقیده داشت که بقیه کسار را باید به گذشت زمان واگذاشت (Annali dell'Islam، ج ۲، بخش ۲، ص ۸۲۹).

پس آتش در تن های ایشان زد، چندانکه مردمان بیچاره شدند، و کس نه نزد ابوبکر فرستادند که ما از ته دل ایمان آوردیم و از این پس نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمایی، اما تو نیز این مرد را به نزد خویش بازخوان»^۱.



در ماجرای خونین شورشها و سرکوبگرهای این دوران، داستان چهار مدعی پیامبری، که یکی از آنها تنها زنی است که در تاریخ اسلام ادعای پیغمبری کرده است، به تفصیل در تواریخ معتبر اسلامی حکایت شده است. نخستین این مدعیان، که در ماههای آخر زندگی خود محمد قیام کرده بود، مردی به نام اسودبن کعب عنسی بود که سرزمین نجران را به تصرف درآورد و بعدا به صنعا حمله برد و با تصرف آن بر تمسامی یمن استیلا یافت و خود را «رحمن الیمن» خواند^۲. سه نوشته حبیب السیر وی «مردی دروغزن بود که در فن کهنانت و شعبده و امور غریبه مهارت تمام داشت و لاجرم بسیاری بدست او مرتد شدند، ولی زوجه او که به دین خود پای بند بود پس از درگذشت او حکایت کرد که این فاسق همه شب به شرب خمر میگذرانید و تا خاستگاه در خواب میماند و غسل جنابت بجای نمیآورد و با اینهمه دعوی نبوت داشت»^۳. مرگ او به نحو عجیبی صورت گرفت که ماجرای آن در همین حبیب السیر چنین آمده است: «... پس فیروز حکایت کرد که به نزد دختر عم خودم که زوجه اسود عنسی بود ولی در دل متابعت ملت محمدی میکرد رفتسم، و بدو گفتم که من و داذویه و قیس بن عبد یغوث مأمور کشتن شوی اویسم. آن مؤمنه گفت که فلان شب به فلان موضع درآیید و دیوار خانه

۱ - قصص الانبیا، ص ۴۵۵.

۲ - بغدادی: الفرق بین الفرق، ترجمه فارسی، ص ۲۹۶، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۹۵ و ۱۸۵۳، بلاذری، انساب، ص ۱۰۶، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰. در میان محققان غربی بررسی جامع J. Wellhausen در کتاب «اپوزیسیون های مذهبی - سیاسی در صدر اسلام» بسیار جالب است.

۳ - حبیب السیر، چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۵۵.

را سوراخ کنید تا بر بالینش سر درآورید. در شب موعود ما سه تن دیوار خانه را شکافتیم و من از سوراخ دیوار دست به درون آوردم و سر و ریش آن ملعون را که در خواب بود گرفتم و گردنش را با چنان قدرت تاب دادم که بشکست، و بانگ چندان عظیمی از او صادر شد که پاسبانان آوای نامبارکش را شنیدند و مضطربانه بر در خانه آمدند، و از عورتش پرسیدند که پیغمبر ما را چه میشود؟ و آن مؤمنه جواب داد که باک مدارید که وی در حال دریافت وحی است و از هیبت آن است که آواز کرده است»^۱

مدعی دیگر پیامبری ابن خویلدالاسدی معروف به طلیحه بود که به گفته مجمل التواریخ «مرتد شد و مردم را از نماز و روزه معاف داشت»^۲، و به حکایت حبیب السیر «بنا بر تسویلات او مجموع بنی اسد ترک مسلمانی کردند و به رسالت وی اقرار آوردند»^۳. و باز به نوشته عیون الاخبار «گفتی که جبرئیل بر من فرود همی آید، و مردمان را به ترک سجود در نماز واداشتی»^۴.

سومین مدعی پیامبری، و مهمترین آنها، ابن کثیر ملقب به سیلمه بود که محمد در زمان حیات خود او را «کذاب» نامیده بود، زیرا ادعای پیامبری او از همان ماههای آخر عمر پیامبر آغاز شده بود. به نوشته ابن اثیر «کنیت او ابوتمامه بود و در سال نهم از هجرت نبوی در یمامه خروج نمود و دعوت نبوت کرد و گفت که از آسمان بر او وحی فرو همی آید، و مردم بسیار بدو گرویدند چنانکه کارش بالا گرفت». کانتانی در «سالنامه های اسلام» متن نامه ای را که سیلمه در باره اعلام پیامبری خود برای محمد فرستاده نقل کرده است: «از

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲ - مجمل التواریخ، ص ۲۶۵.

۳ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۴۹.

۴ - عیون الاخبار، ج ۳، ص ۹. در باره این مدعی پیامبری و پیروان او به تاریخ طبری (ج ۱، صص ۱۷۹۷-۱۷۹۹) و کامل ابن اثیر (ج ۲، ص ۲۶۵)، و در مورد جنگ او با سپاه خالد بن ولید به تاریخ طبری (ج ۱، صص ۱۸۸۷-۱۸۹۰)، انساب بلاذری، صص ۹۶-۹۸؛ یا قوت، ج ۱، ص ۶۰۱ مراجعه شود.

مسيلمه رسول خدا به محمد رسول ديگر خدا. سلام بر تو باد! اما بعد، دانسته باش که اکنون خداوند مرا نیز در اداره امور مسلمانان بسا تو شریک فرموده است، و مقرر داشته است که نیمی از ارض مسکون مال من و تو و نیم دیگر آن مال قریش باشد، هر چند که قریشیان بدمردمانند». و افزوده است که این نامه را دو سفیر مسيلمه در مدینه به محمد رسانیدند و از او جوابی بدین مضمون گرفتند که توسط کاتب او ابی کعب نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول خدا به مسيلمه کذاب. سلام بر کسی باد که به راه راست رود. اما بعد، ارض خداوند مال خداوند است و آنرا به هر کس از بندگان خود که خواهد بدهد. رستگاری نهایی نیز از آن آنهایی است که از خداوند بیمناک باشند و بدو دروغ نیندند». هنگام تسلیم این نامه، محمد به فرستادگان مسيلمه گفت که اگر مأموریت آنها برایشان مصونیت ایجاب نمیکرد، جابجا دستور میداد که سرهای هر دو را ببرند^۱.

سرکوبی شورش مسيلمه دشوارترین بخش مأموریت خالدبن ولید بود، زیرا که تا پیش از رسیدن او به یمامه دو بار پیاپی قوای خلافت در پیکار با نیروهای مسيلمه شکستهای سختی خورده بودند، و سپاه خود خالد نیز در آغاز در آستانه شکست بود. جالب این بود که فرماندهی یکی از بخشهای مهم سپاه مسيلمه را «رحال» فرستاده پیامبر اسلام برای دعوت او به ترک ارتداد بعهدہ داشت که خودش در یمامه مرتد شده و به مسيلمه پیوسته بود. آنطور که احتمالاً با اندکی مبالغه نوشته اند، شمار سپاهیان پیامبر مرتد به چهل هزار نفر بالغ میشد. در این جنگ ۱۲۰۰ نفر از جنگجویان اعزامی خلافت به هلاکت رسیدند که شماری از آنان حافظان قرآن بودند، و این خطر بزرگی برای آینده قرآن بشمار میآمد^۲. با اینهمه سرانجام نیروی خلافت

۱ - کامل، ج ۲، ص ۹۲؛ تاریخ فخری، ج ۱، ص ۱۰۱. ابن اثیر توضیح میدهد که دعوی پیامبری مسيلمه بعد از سفر حجة الوداع محمد و شروع انتشار خبر پیامبری مهلک او آغاز شد.

۲ - Annali dell'Islam (ج ۲، بخش ۲، سال دهم هجری، ص ۶۳۵). متن این دو نامه را کانتانی از سیره ابن هشام (چاپ قاهره، ص ۹۶۵) و طبقات ابن سعد (چاپ

پیروز شد و مسیلمه گریخت و اندکی بعد کشته شد^۱. به نوشته روضه الصفا، در میان غنائمی که خالد بن ولید در این جنگ گرفت و برای خلیفه ابوبکر به مدینه فرستاد دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمانه نام داشت و این دختر را ابوبکر به علی بخشید. وی مادر محمد بن حنیفه برادر ناتنی امام حسن و امام حسین است که بعدها نخستین «مهدی» تاریخ اسلام دانسته شد، و حدیثی ناشناخته از پیامبر روایت شد که در آن به علی خبر داده بود که بزودی کنسیزی از بنی حنیفه نصیب تو خواهد شد و از او فرزندی خواهی یافت. و هر آینه اگر این فرزند پسر باشد او را به نام و به کنیه خود من نامگذاری کن^۲.

با اینهمه، جالبترین ماجرای این مدعیان پیامبری، داستان سجاح بنت الحارث ملقب به «متنبیه» زن زیبا و دانش آموخته ای از قبیله بنی تمیم است که او نیز دعوی دریافت وحی و بعثت به نبوت کرد و دیری نگذشت که جمعی انبوه به وی گرویدند، چنانکه مردم طایفه هزیل که پیش از آن آئین مسیحیت پذیرفته بودند دین خود را

قاهره، ص ۴۷) گرفته است. تاریخ طبری (ج ۱، ص ۱۷۴۸) و تاریخ ابن اثیر (ج ۲، ص ۲۲۸) نیز بدین مکاتبه اشاره دارند.

۱ - Caetani در تحقیق جالبی اسامی یکایک از ۱۵۱ نفر یاران پیامبر و حافظان قرآن را که در نبردهای یمانه کشته شدند با ذکر دقیق مشخصات آنان در ۱۶ صفحه از کتاب *Annali dell'Islam* (ج ۲، بخش ۲، صص ۷۳۸-۷۵۴) نقل کرده است.

۲ - در باره مسئله مسیلمه و قیام او، در بیشتر تواریخ مهم اسلامی منجمله در چهار مورد مختلف در سیره ابن هشام، هشت مورد در تاریخ طبری، چهار مورد در طبقات ابن سعد، چهار مورد در فتوح الشام واقدی، و نیز در معارف ابرسن قتیبه و انساب بلاذری، به تفصیل سخن رفته است. پژوهشگران غربی بنوبه خود در باره این قیام بررسیهای مختلفی کرده اند که از جمله آنها از سلسله مقالات Margoliouth در مجله انجمن سلطنتی آمیانی انگلستان (سال ۱۹۰۳) و بررسیهای Montgomery Watt در کتاب محمد در مدینه و Caetani در «سالنامه های اسلام» (ج ۲، صص ۷۵۸-۷۸۱) میتوان نام برد. جهانگرد انگلیسی W.G. Palgrave که در سال ۱۸۶۳ از حجاز دیدار کرده، در سفرنامه خود مینویسد که هنوز هم بسیاری از مردم یمانه به مسیلمه به چشم یک پیامبر نگاه میکنند.

رها کردند و بجانب او رفتند، و بسیاری از دیگر سران قوم نسيز با او دست اتحاد دادند تا متفقاً با قوای خلافت به جنگ برخیزند^۱. کائسانی که در «سالنامه های اسلام» ۱۴ صفحه تمام را به ماجرای شگفت آور این زن پیامبر اختصاص داده است متذکر میشود که وی از جانب مادری به قبیله تغلیب تعلق داشت که یکی از قبایل مسیحی عربستان بود و خودش هم احتمالاً مسیحی بود، و هیچ مدرکی وجود ندارد که بعداً ترک این آئین را کرده باشد. به نوشته وی سجاح با زسانی بسیار موزون از بالای منبر سخن میگفت که حاضران را مسحور میکرد. وی خداوند را بیش از هر چیز در آسمان متجلی میدید و بهمین جهت لقبی که عادتاً بدو میداد «رب السحاب» بود. دو تن دیگر از اسلام شناسان اروپایی قرن نوزدهم J. Wellhausen و H. Grimme بررسیهای جالبی بدو اختصاص داده اند.

ماجرای روابط فردی و اجتماعی سجاح یا مسیلمه، از جالبترین صفحات تاریخ صدر اسلامی است و بهمین جهت در بسیاری از تواریخ نویسندگان مسلمان به تفصیل - و البته همیشه با نظر تخطئه و توهین - آورده شده است: «... و دیری نگذشت که پیروان سجاح بر جمله مدعیان دیگر پیامبری فزونی گرفتند. و پیروان مسیلمه به پیامبر خود گفتند که دست از نبوت بدار و این کار بدین زن پیامبر بازگذار. لاجرم مسیلمه کس به نزد سجاح فرستاد و بدو پیام داد که در یک جا جمع آیم و آن وحی که بر ما هر دو فرود میآید بر یکدیگر خوانیم و هر که برحق باشد دیگری متابعت او کند، و سجاح این التماس پذیرفت. آنگاه مسیلمه و سجاح خلوتی دراز کردند که در آن مسیلمه او را با افسون بفریفت و با وی جمع آمد»^۲. در این باره، براساس روایتی که آشکارا با هدف بدنام کردن این زن مدعی پیامبری ساخته شده در تاریخ طبری چنین آمده است: «و چون

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۲۷، روضة الصفا، ج ۲، صص ۶۰۸-۶۱۲، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۱ به بعد؛ لغانی، ج ۱۸، ص ۱۶۵، بلاذری (بهترین شرح) ص ۹۹ به بعد.
 ۲ - تحارب السلف، ص ۱۹ و ۲۰. این موضوع بصورتهایی مشابه در حیسب السیر (ج ۱، ص ۱۵۵)، عیون الاخبار (ج ۱، ص ۱۸۶)، انساب (ص ۸۷ به بعد)، تاریخ میرخواند (ج ۲، ص ۲۴۹)، الاعلام زرکلی (ص ۳۵۷) و لغتنامه دهخدا نیز نقل شده است.

سجاح بر در خیمه آمد، مسیلمه از او پرسید که: وحی به تو چه آمده؟ سجاح گفت: مگر باید زنان سخن آغازند؟ بگو که بر تو چه وحی آمده؟ گفت: وحی آمده که مگر ندیدی خدایت با اندرون زن چه کرد؟ از آن موجودی روان برآورد، از میان پرده و احشاء او، سجاح گفت: دیگر چه؟ گفت: و این نیز به من وحی شده که «ان الله خلق النساء افراجاً، و جعل الرجال لهن ازواجاً، فنولج فیهن قعساً ایلاًحاً، ثم لخرجها اذانشاء اخراجاً فینتجن لنها سخالاً انتاجاً» (خدا زنان را عورتها آفرید، و مردان را جفت آنها کرد که چیزی در آنها فرو بریم، و چون بخواهیم برون آوریم، که برای ما کره ها آورند) سجاح گفت: با چنین وحی شهادت دهم که تو در پیامبری بر من اولائی. گفت: میخواهی ترا به زنی بگیرم و به کمک قوم خودم و قوم تو عرب را بخوریم؟ سجاح گفت: آری. مسیلمه گفت: برخیز که به کار پردازیم که خوابگاه را آماده کرده اند. اگر خواهی در خانه رویم و اگر خواهی در اطاق باشیم. اگر خواهی به پشتت افکنم و اگر خواهی بسر چهار دست و پا بداریم. اگر خواهی به دو سوم و اگر خواهی همه را. سجاح گفت: همه را. مسیلمه گفت: به من نیز چنین وحی شده بود. و چون سجاح از خرگاه بیرون شد با قوم خود گفت که از این پس رسالت خود را با مسیلمه درآمیختم. پس مسیلمه کس نزد بنی تمیم فرستاد و آنان پیامبر خویش را به همسری بدو دادند^۱.

جنگهای آرام سازی «رده» در نواحی دیگر عربستان چون بحرین و عمان و حضرموت و یمن نیز ادامه یافت که شرح آنها را بنوبه خود در تواریخ مهم اسلامی بخصوص تاریخ طبری، کامل ابن الاثیر، انساب بلاذری، تاریخ ابن خلدون، و در «سالنامه های اسلام» کانتسانی میتوان یافت. از مهمترین این جنگ ها جنگ اعسراب و ایرانیان در صنعا (یمن) بود که با پایداری شدید ایرانیان همراه بود و سرانجام با قتل فیروز فرمانده ایرانی پایان یافت^۲.

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

۲ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۹۹۵-۱۹۹۹؛ کامل، ج ۲، صص ۲۸۷-۲۹۰؛ انساب، صص ۹۴-۱۰۷؛ همچنین Caetani در *Annali dell'Islam*، ج ۲، بخش ۲، صص ۷۸۴-۷۹۲.

در باره تاریخ جنگهای رده بصورت کلی کتابی توسط وثیمة بن موسی متوفی در سال ۲۳۷ هجری بنام کتاب الرده وجود داشته که به نوشته کائتانی منبع اصلی اطلاعات طبری در تاریخ الرسل والملوک او بوده است، ولی این کتاب ظاهرا از بین رفته است. در دوران معاصر نیز در این باره اثر تحقیقی مستقلی توسط E.H. Shoufani با عنوان Al-Riddah and the Muslim conquest of Arabia در سال ۱۹۷۲ از طرف دانشگاه تورونتو (کانادا) انتشار یافته است.



بدین ترتیب موج عصیان سراسری عربستان پس از مرگ محمد در خون و آتش فرونشانده شد، ولی این آرام سازی اگر توانست مشکل کوتاه مدت خلافت عرب را حل کند، مشکل درازمدت همچنان حل نشده باقی مانده بود. در ارزیابی این واقعیت، مورخ سرشناس عصر ما Arnold Toynbee در «تاریخ داستانی جهان» خود مینویسد:

«با مرگ محمد، این پرسش اصولی مطرح شد که آیا اسلام و حکومت اسلامی پایدار خواهند ماند یا از میان خواهند رفت... خبر درگذشت پیامبر در سراسر شبه جزیره عربستان، بجز در دو شهر یثرب (مدینه) و مکه شورش فراگیر برانگیخت که از جانب پیامبرانی محلی - مرد و زن - که بنوبه خود ادعای رسالت از جانب خداوند را داشتند بر آن دامن زده شد. عصیان توسط نیروهای مشترک یثرب و مکه با خشونت سرکوب شد، یثربی ها برای اینکسه امتیازی را که با تبدیل شهر خود به «شهر پیغمبر» (مدینه النبی) کسب کرده و پایتخت عملی کشور نو بنیاد اسلامی شده بودند حفظ کنند، و مکیان برای اینکه موقعیت شهر خویش را بعنوان مرکز مذهبی و محل برگزاری حج سالانه که هر دو از نظر اقتصادی برایشان اهمیت حیاتی داشت - در حدی که محمد آنها بصورت یکی از اصول دین درآورده بود - نگاه دارند. ولی بهره گیری درازمدت از این آرام سازی فقط در صورتی امکان داشت که برنامه حساب شده ای برای آینده جامعه مسلمانان و جلوگیری از بحرانهای حتمی

آینده طرح شود و مورد اجرا قرار گیرد»^۱.

«انتخاب کنندگان ابوبکر به احتمال بسیار هیچ تصور روشنی از وظایف آینده او و از تحولات بعدی آن نداشتند. در شرایط زمانی این انتخاب نیز هیچگونه کوششی برای تعیین حدود این وظایف یا درجه اختیارات بعمل نیاوردند. ولی در مرحله عمل این اختیارات از همان آغاز از حدود اختیارات یک رئیس تازه انتخاب شده قبیلته ای بسیار فراتر رفت، زیرا وی نه تنها رهبر مذهبی یک جامعه تازه نفس بود، بلکه رهبر سیاسی و حکومتی یک قلمرو جغرافیایی مشخص نیز بود، و در این سمت هم قدرت اجرایی را در اختیار داشت و هم نیرویی نظامی که ضامن اجرای این اختیارات باشد، و با توجه به اینکه این هر دو امر مستلزم سرپرستی بر عملیات سیاسی و نظامی بود، وی در کوتاه مدتی در این هر دو زمینه از امتیازاتی برخوردار شد که از آن پس بعنوان بخشی بنیادی از نهاد خلافت و از اختیارات خلیفه پذیرفته شد، بطوریکه دو سال بعد از آن، بهنگام مرگ ابوبکر، عمرین خطاب بدون مواجهه با مخالفتی جدی جانشینی او را بر عهده گرفت. هیچیک از این تحولات و این اختیارات نه از جانب پیامبر مطرح شده بود، و نه اصولاً از جانب او پیش بینی شده بود»^۲.

خلافت اسلامی در دوره تاریخ

واقعیت بنیادی در این شرایط تنها این نبود که این نهاد خلافت مشروعیت خود را نه از قرآن گرفته بود - که در این مورد هیچ رهنمودی نداده بود - و نه از محمد، که او نیز هیچ رهنمودی در این باره نداده بود، بلکه واقعیتی بنیادی تر از آن این بود که مشخص شود حد و مرز آیین تازه ای که توسط محمد بنیانگذاری شده بود، در زمینه مذهبی و در زمینه سیاسی و حکومتی کدام است، تا در ارتباط

۱ - Arnold Toynbee در *A narrative History of the World*، فصل پنجاهم،

گسترش حکومت اسلامی، ص ۳۵۰.

۲ - Bernard Lewis در *The Arabs in History*، ص ۱۲۷.

با آن، خلافت خودساخته نیز بتواند راه آینده خود را طراحی کند و براساس آن شکل دهد. اشکال اساسی در این مورد این بود که شرایط موجود برای جانشینان پیامبر مطلقاً همان شرایطی نبود که در صورت زنده ماندن خود او میتوانست برای شخص وی وجود داشته باشد، زیرا این جانشینان نه از اعتبار و حیثیت او برخوردار بودند و نه از نبوغ رهبری او، و بناچار موقعیت لرزان آنان بدیشان اجازه آن را نمیداد که چون خود محمد موزین و ضوابط مشخصی را قاطعانه به جامعه نخواستند مسلمان تحمیل کنند که میتوانستند در عین آنکه به سود نهایی آنان باشند مورد پسند روزمره آنان نباشند و در نتیجه مورد قبول آنان نیز قرار نگیرند، در نتیجه این پرسش زیربنایی که حد و مرز مذهبی و سیاسی حکومت نوساخته اسلامی چه «میباشد» باشد برای آنان بدینصورت مطرح شد که این حد و مرز چه «میتواند» باشد برای اینکه در عین رعایت ضوابط کلی اسلامی، موجودیت خود این دستگاه خلافت را نیز به مخاطره نیفکند. تغییر مسیر ۱۸۰ درجه ای که در همان آغاز خلافت، یعنی در سالهای سیزدهم و چهاردهم هجری در ساختار مذهبی و سیاسی اسلام روی داد و از آن پس همه تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی را در مسیر تازه ای افکند که مطلقاً مسلم نیست مسیر مورد انتخاب خود محمد بوده است یا میتوانسته است باشد، با توجه به همین واقعیت میباید مورد ارزیابی قرار گیرد، بهمان صورت که یکی از آشنایان بسیار سرشناس تاریخ و تمدن اسلامی در جهان غرب ارزیابی کرده است: «محمد به هنگام مرگ خود عربستانی متشکل با عقیده مذهبی تازه ای بوجود آورده بود که قبایل مختلف عرب در آن برای نخستین بار زیر لوای رهبری واحدی گرد آمده بودند. بیفایده است اگر بکوشیم تا روشن کنیم که آنچه بعد از او بدست جانشینانش انجام گرفت واقعا همان بود که خود او خواسته بود یا جریان حوادث جانشینان او را واداشت تا آنرا بدو نسبت دهند، زیرا هیچ مدرکی در این باره که او خود به جهانگشایی اسلامی وصیت کرده باشد وجود ندارد. ولی مسئله علل واقعی بسیاری از رویدادهای تاریخی آنقدر غامض است که ما باید، همانطور که مورخان بدان

عادت دارند، قبول کنیم که آنچه بنام مردان بزرگ تاریخ و با ادعای اجرای خواستها و رهنمودهای آنان انجام گرفته واقعاً همان بوده است که خود آنان میخواستند، هر چند اثبات اینکه این نحوه برداشت نمیتواند هیچ ارزشی داشته باشد دشوار نیست»^۱.

در مقام مقایسه تحولات صدر اسلامی با تحولات جهان دوران خودمان، میتوان نمونه مشابهی را برای این گردش ۱۸۰ درجه ای که بدنبال مرگ پیامبر توسط عمر، مرد نیرومند حکومت او، در مسیر مذهبی و سیاسی اسلام صورت گرفت، در تحولی یافت که پس از مرگ لنین بنامت مرد نیرومند گروه او، استالین، در مسیر ایدئولوژیک و در مسیر سیاسی کمونیسم انجام شد، و نتیجه آن این شد که آرمان انقلاب جهانی مارکس و انگلس جای خود را به بنیانگذاری یک امپراتوری شوروی بر الگوی امپراتوری پیشین تزاری و دیگر امپراتوریهای دوران استعمار داد که هر چند در کوتاه مدت برای این امپراتوری تازه مقام «ابرقدرتی» به همراه آورد، ولی زمینه را برای درهم پاشیدن الزامی آن از درون خود آماده ساخت، و جالب این است که برای اینکار استالین نیز در مورد وصیتنامه لنین بهمان دستکاری متوسل شد که در مورد نحوه بهره گیری از قرآن بکار گرفته شده بود.

در ارتباط با ماهیت این گردش ۱۸۰ درجه ای، و ارزیابی تناقض آن با برداشتهای عقیدتی و اصولی خود قرآن، پژوهشگرانی متعدد (که در صفحات آینده با نظرات برخی از آنان آشنا خواهید شد) بر این واقعیت تاریخی انگشت نهاده اند که آیین اسلام بدانند دیگر آیین هایی که پیش از آن آمده بودند، و به ویژه آیین های سامی پیش از آن، آیینی بود که تنها به قدم معینی مربوط میشد، و بر همین صحنه پیامبر آن نیز پیامبری بود که تنها برای همان قوم فرستاده شده بود، و کتاب مقدس آن هم کتابی بود که با هدف ارشاد همان قوم نوشته شده بود، و خود قرآن بر این هر سه موضوع با قاطعیت و با روشنی تأکید نهاده بود.

۱ - Gustave Le Bon در: *La civilisation des Arabes*، ص ۲۴۰

ریشه این ارزیابی را در این واقعیت سنتی همه تاریخ کهن
 میباید یافت که آیین های بزرگ باستانی، چه آنها که «توحیدی» نام
 گرفته اند و چه دیگر آیینهای «غیرتوحیدی»، عموماً بصورت
 آیینهای محلی یا بوجود گذاشته اند و بنیادهای فلسفی و فکری و
 برداشتهای اجتماعی و قضایی آنها تحت تأثیر ویژگیهای قومی و
 اقلیمی و فرهنگی جوامع مربوطه شکل گرفته اند. نه تنها آیین یهود،
 آنطور که انبیای خود آن اعلام کرده بودند آیینی کاملاً یهودی بود،
 بلکه آیین مسیحیت نیز، در زمان خود عیسی، چنانکه خود او بارها
 بر آن تأکید گذاشته بود مذهب یهودی تصفیه شده ای بود که اجازه
 تغییر حتی یک جمله از تورات را بخود نمیداد و تنها مأموریتی که
 برای خویش قائل بود این بود که «گوسفندان راه گم کرده اسرائیل را به
 گله خودشان بازگرداند». به همان ترتیب آیین زرتشتی، با همه آنکه بر
 اصل کائناتی پیکار فروغ و تاریکی بنیاد نهاده شده بود آشکارا یک
 آیین ایرانی بود، و آیین برهمنی هند با تمام جهان نگری عمیق آن
 یک آیین هندی، و آیین بیخدای بودائی با بنمایه فلسفی نیرومند خود
 یک آیین دیگر هندی.

تنها آیینی که در طول تاریخ با هدف جهانی بودن ایجاد شد
 آیین مانوی بود، ولی این آیینی بود که مانی خود آنرا از ترکیب
 آیینهای زرتشتی و مسیحی و بودایی با Gnose یونانی ساخته بود با
 همین هدف که جایگزین همه دیگر ادیان گذشته شود، و ادعای دریافت
 آنرا از راه وحی نداشت.

در مورد آیین های توحیدی سامی، این نکته لازم به تذکر است
 که نه تنها حتی آن آمادگی «جهانی شدن» که بصورت بالقوه در
 ساختار آیینهای هندی و ایرانی وجود دارد در آنها وجود ندارد، بلکه
 از نظر جغرافیایی دنیای ملموس این آیین ها از منطقه کاملاً
 مشخصی در روی نقشه جغرافیا فراتر نمیرود، و در بیرون از این حد و
 مرز، تمام سرزمین ها و کشورهای و ملتهای دیگر جهان اصولاً نادیده
 گرفته شده اند. این حد و مرز جغرافیایی در انتشارات متعددی که با
 عنوان «اطلس کتاب مقدس» *The Atlas of the Bible Lands* یا

عناوینی مشابه آن در اروپا و آمریکا چاپ شده اند و میشوند
 مشخص شده اند، و در همه آنها میتوان دید که دنیای جغرافیایی و
 انسانی تورات و انجیل تنها منطقه معینی شامل سوریه، لبنان،
 فلسطین، اردن، بین النهرین، مصر، عربستان و یمن کنونی را در
 برمیگیرد، با کشورهای حاشیه ای چون ایران و ایلام و حبشه. بیرون از
 این حدود، نه جایی در کتاب مقدس برای بقیه سرزمینهایی که در شش
 روزه آفرینش ساخته شده اند وجود دارد و نه برای مردمی که در این
 سرزمینها زندگی میکنند. رویدادهای اساسی تاریخ شش هزار ساله
 خلقت نیز همه در این محدوده میگذرند: «باغ عدن» (بهشت زمینی)
 در جایی در بین النهرین قرار دارد. طوفان نوح در همین بین النهرین
 انجام میگیرد و برج بابل نیز در همین بین النهرین افراشته میشود.
 آتش و گوگرد سدوم و عموره در کنعان از آسمان میبارد. خورشید در
 کنعان از حرکت میایستد تا اسرائیلیان وقت بیشتری برای کشتار
 فلسطینیان داشته باشند. ده معجزه موسی در مصر روی میدهد و در
 آنجا است که آب نیل تبدیل به خون میشود، و کلیه حیوانات در یک
 شبانروز میمیرند، و ظلمت مطلق مصر را فرا میگیرد، و نخست زادگان
 مصری در عرض یک شب بدست یهوه قتل عام میشوند، و آب دریا
 بدر نیم میشود تا اسرائیلیان به سلامت از آن بگذرند و لسی فرعون و
 سپاهیان در دنبال آنها غرق شوند. من و سلوی در ارض سینا از
 آسمان به قوم اسرائیل نازل میشود، و در ارض اسرائیل است که دیوان
 و اجنه و حیوانات و پرندگان و ماهیان دریا جمله به فرمان سلیمان
 در میآیند، و در آنجا است که ملکه بلقیس از کشور سبا (یمن) بر بان
 دیوی بسوی اورشلیم میآید تا سر در خدمت سلیمان گذارد. و مدتها
 بعد، باز در همین سرزمین اسرائیل است که کودکی بنام عیسی در
 طویلله ای بدنیا میآید، و پادشاهان مجوس به راهنمایی ستاره ای
 بسویش میآیند تا به پیغمبریش گواهی دهند، و در همانجاست که وی
 مرده زنده میکند و دیوها را از درون دیوزدگان بیرون میآورد و کوران
 را بینا میکند و بر روی آب راه میرود و در هنگام به صلیب کشیدنش
 خورشید غروب میکند و مردگان از گورها بیرون میآیند، و خودش نیز

زنده میشود تا به آسمان رود. و همه اینها، و بسیار بسیار بیش از اینها در سرزمینی میان «نیل تا دجله» صورت میگیرد که همه آن توسط یهوه، خدای اسرائیل، در مقابل تعهد ختنه شدن پسران اسرائیل از جانب ابراهیم، برای ابدالابداد به ذریه او بخشیده شده است، ذریه ای که قرار بوده است به عنوان قوم برگزیده خداوند شمارشان باندازه سنگریزه های کنار دریا افزایش یابد. و فراموش نکنیم که برای نظارت بر حسن اجرای همه اینها بوده است که از زمان آدم ابوالبشر تا زمان ظهور اسلام، ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر از جانب خداوند درست به همین منطقه جغرافیایی جهان فرستاده شده اند.

البته در جریان همه این رویدادها، در بیرون از این محدوده جغرافیایی سرزمین هایی پهناور با مردمی بسیار و بسیار دین ها و فرهنگهایی پیشرفته و پیروانی فراوان وجود داشته اند که در آن روزگار نیز مانند امروز، بخش اعظم جهان بشری را تشکیل میداده اند، و پهنای جغرافیایی هرکدام از آنان چون شمار مردمانشان بارها و بارها بیشتر از مجموع مساحت و جمعیت منطقه جغرافیایی و انسانی «کتاب مقدس» بوده است، و قدمت تمدن و فرهنگ برخی از آنها نیز از هیچکدام از اجزای این منطقه مقدس کمتر نبوده است، باوجود این در هیچیک از سه کتاب مقدس آیینهای «توحیدی» که دست کم برای دو تای از آنها ادعای جهانی بودن شده است مطلقاً نه نامی از چین میتوان یافت، نه از هند و اندونزی و بقیه قاره آسیا، نه از اروپا و افریقای سیاه و نه طبعاً از آن نیمه ای از دنیا که میباید بعداً کشف

۱- در تأیید این رقم شگفت آور، تقریباً همه کتب معتبر حدیث این حدیث را از زبان خود پیامبر اسلام نقل کرده اند، بی آنکه حتی یکی از آنها به سخافت آشکار آن توجه کرده باشد: «ابودر غفاری رحمه الله علیه گوید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تنها در مسجد نشسته بود پرسیدم: یا رسول الله، پیامبران چند نفرند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار. عرض کردم: پیامبران مرسل که هم پیغمبرند و هم رسول چند نفرند؟ فرمود ۳۱۳ نفر، و نخستین پیامبر اسرائیلی موسی بود و آخرشان عیسی، و جمعاً ۶۰۰ پیغمبر در بنی اسرائیل منصوب شدند. عرض کردم: یا رسول الله، چند کتاب از جانب خدا آمده؟ فرمود ۱۲۴ کتاب».

شود، ولی نمیباید برای مذاهبی جهانی نیز کشف نشده بوده باشد، و اگر این سرزمینهای دیگر خدا و بندگان دیگر خدا جملگی نادیده گرفته شده اند، در عوض در کتاب مقدس Bible از اقوام و قبایلی ذره بینی، چون عموریان، موآبیان، عدومیان، کنعانیان، اشدودیان، عشقلونیان، جعادیان، سامریان، آرامیان، مدیانیان، به فراوانی نام برده شده است، و در سومین کتاب توحیدی نیز از اقوام ذره بینی دیگری در شبه جزیره عربستان، که فهرستی از آنها را در صفحات بعد خواهید یافت.

فراموش مکنیم که از دیدگاه واقعیت‌های جغرافیایی و مردم شناسی، جمع مساحت پانزده کشور عرسی و یهودی که در «منطقه مقدس» جای دارند با احتساب همه صحراها و بیابانهای خشک آنها نزدیک به ۵ میلیون کیلومتر مربع است که تنها $\frac{1}{30}$ از مجموع سرزمینهای مسکونی کره زمین را شامل میشود و مجموع جمعیت آنها در حال حاضر (که قاعدتاً همان نسبتی را در مقابل بقیه دارند که در گذشته نیز داشته اند) ۱۵۰ میلیون نفر یعنی تنها $\frac{1}{40}$ جمعیت شش میلیارد نفری کنونی جهان است، و عملاً همین $\frac{1}{40}$ مردم جهان و همین $\frac{1}{30}$ سرزمینهای آنند که همه محتوای کتابهای آسمانی سه آئین توحیدی بدانها اختصاص داده شده است، بسی آنکه سایر آفریدگان، از سفید و سیاه و زرد حتی جانی کوچک در میان آنها داشته باشند، مگر اینکه اشارات «الانس و الجن» قرآن در مورد همه آنها کافی دانسته شود.

تقریباً همه پژوهشگرانی که در مورد اسلام و قرآن بررسی کرده اند، واقعیت «محلّی بودن» را در این آیین و در کتاب مقدس آن به همین صورت منعکس دیده اند. در ارزیابی اینان، که پیش از هر چیز بر خود قرآن تکیه دارد، اسلام بصورت یک آیین عربی پا به وجود گذاشته، محمد از آغاز تا پایان خود را رسول خداوند برای هدایت قوم عرب اعلام کرده، و قرآن کتابی است که به تصریح خود آن به زبان عربی و برای اعراب فرستاده شده است. رسالت بنیادی محمد در مبارزه با شرک و رهبری قوم عرب بسوی اعتقاد توحیدی و برقراری حکومت اسلامی نیز در جزیره العرب تحقق یافته است و بر این امر هم

خود خداوند در آیه پنجم از سوره مائده که آخرین آیه نازل شده بر محمد شناخته شده، و هم شخص محمد در خطبه معروف حجة الوداع تاکید نهاده اند که: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و وصيت لكم الاسلام دينا». و اگر واقعاً قرار بود که پس از آن در حیات خود پیامبر یا پس از درگذشت او برنامه ای برای جهانگشایی اسلامی با هدف تحمیل اسلام به سراسر روی زمین از راه شمشیر به اجرا گذاشته شود، بی تردید میبایست در خود قرآن یا در خطبه حجة الوداع پیامبر اسلام ذکری از این رسالت کبری و در حد اعلای اهمیت همیان آمده باشد، نه اینکه بر موضوع انجام رسالت با ابراز خرسندی از حسن ختام آن نقطه پایان گذاشته شده باشد.

واقعیت از نظر همه این پژوهشگران این است که آن برچسب «جهانی بودن» که بعد از درگذشت محمد توسط جانشینان «خودساخته» وی به اقتضای مصالح و حسابگریها و بخصوص نیازهای انزاسی و فوری روز به رسالت او تعلق گرفت، همچون برچسب دیگری که پیش از آن توسط حواریون عیسی بعد از مرگ وی به رسالت او زده شده بود، هیچکدام کار خود این پیامبران نبود، کار میراث بران آنها بود که هرکدام با انگیزه ها و هدفهایی معین، و هرکدام از راههایی که با شرایط زمانی و مکانی و بخصوص با روحیات و ویژگیهای قومی آنان سازگارتر بود نخست به اعلام این «جهان شمولی» و بعد به تثبیت آن و به بهره گیری از آن پرداختند. اینکار در امپراتوری رم با کوشش در گسترش مسیحیت به سرزمینهای پیرامون این امپراتوری و سپس در تحمیل قدرت استبدادی کلیسا بر همه جهان مسیحی از طریق سرکوبگری هر جنبش مذهبی بنام مبارزه با زندقه و بدعت (hérésie) انجام گرفت، و در جهان شرق با نخستین شمشیرکشی آشکار مذهبی در تاریخ جهان به نام اشاعه اسلام ولی در عمل بخاطر استیلاجویی قوم تازه نفس عرب که برای اولین بار از جزیره العرب خود بیرون آمده بود و با عطش غنیمت گیری و قدرت جویی بسوی امپراتوریهای ثروتمندی که از جنگهایی بیحاصل و طولانی فرسوده شده بودند سرازیر شده بود.

نتیجه این دو تلاش موازی در دو بزرگترین ثقل‌های تاریخی جهان، یکی در آسیا و دیگری در اروپا، در طول بیش از ده قرن برخورد الزامی دو امپریالیسم مذهبی بود، با انبوه کشتارها و ویرانگری‌ها و کینه‌هایی که صفحات تاریخ بشریت را با سیل خون‌هایی رنگین کرد که بنام خدا ریخته شد، بی آنکه خدا و عیسی و محمد در آن جز بعنوان ابزار بهره‌گیری سهمی داشته باشند.

برای هر قومی پیامبری

این اصل که برای هر قومی از جانب خداوند پیامبری خاص فرستاده می‌شود، در آیات متعددی از قرآن در مناسبت‌های مختلف مورد تأکید قرار گرفته است:

«برای هر قومی پیامبری فرستادیم تا بدانان بگویند که خدای یگانه را بپرستند و از طاغوت دوری گزینند، در جمع اینان اقوامی بودند که به یاری خدا رهنمایی شدند، و اقوام دیگری که به گمراهی رفتند» (نحل، ۳۶)؛ «هیچ پیامبری را به قومی نفرستادیم مگر آنکه زبان او زبان همان قومی باشد که برای آن فرستاده شده است» (ابراهیم، ۴)؛ «رسولانی از جانب ما به نزد اقوامی مختلف فرستاده شدند که هر کدام آیاتی روشن بر درستی رسالت خود داشتند، اما این اقوام دست بر دهان آنان نهادند و گفتند که ما آنچه را که برای گفتنش آمده‌اید نمی‌پذیریم و در باره درستی آنچه ما را بدان می‌خوانید تردید بسیار داریم» (ابراهیم، ۹)؛ «برای هر قومی راهنمایی فرستادیم» (رعد، ۷)؛ «برای موسی تورات را فرستادیم و او را به هدایت قوم بنی اسرائیل مأمور کردیم» (سجده، ۲۳)؛ «... و به عیسی بن مریم انجیل را فرستادیم که در آن هدایت و روشنایی است، و بر اهل انجیل فریضه دانستیم که بدان‌صورت که خداوند در این کتاب برایشان خواسته است رفتار کنند تا از گمراهان نباشند» (مائده، ۴۶ و ۴۷)؛ «به نوح وحی فرستادیم که اکنون که هیچکس از میان قوم تو، بجز آنکس که پیش ازین نیز از گروندگان بود، دعوت ترا پذیرا نیست، تو نیز از بسابت آنچه آنان میکنند افسرده مباش، بلکه کشتی خودت را زیر نظر ما و

بدانصورت که بر تو وحی کرده ایم بساز و دیگر یا ما ازین بی ایمانان سخنی مگو، زیرا که جملگی آنها غرق خواهند شد» (هود، ۳۶ و ۳۷)؛ «به قوم عاد، برادری از خودشان را بنام هود به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدای یگانه را پرستش کنید، زیرا که خدایی برای شما جز او نیست و شما به راه دروغ پردازی میروید. ای قوم من، من از شما بابت این رسالت مزدی نمیطلبم، زیرا مزد من با آنکس است که مرا آفریده است. آیا بخود نمیآئید؟ ای قوم من، از خداوند خود طلب استغفار کنید و بسوی او باز گردید تا باران فراوانی بر شما بباراند و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. از او روی برمگردانید و خود را از این راه گنهکار مکنید» (هود، ۵۰-۵۲)؛ «به قوم ثمود، برادری از خودشان را بنام صالح به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدای یگانه ایرا که جز او خدایی نیست پرستید. او است که شما را از خاکی که در آن مسکنتان داده آفریده است. نزد او استغفار کنید و توبه کنان بسویش بازگردید، زیرا پروردگار من بشما نزدیک است و توبه شما را پذیرا است. بدو گفتند: ای صالح، تو پیش از این مایه امیدی برای ما بودی، آیا اکنون ما را از پرستش آن بتانی که پدران ما میپرستیدند باز میسذاری؟» (هود، ۶۱ و ۶۲)؛ «به قوم مدین برادری از خودشان بنام شعیب را به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدایی را پرستید که جز او خدایی برای شما نیست. در ترازو و پیمانان خود تقلب مکنید و از راه کم فروشی مایه زیان مردمان مشوید، و در زمین فساد مکنید. آنچه در نزد خدا باقی میگذارد برای شما بسیار بهتر خواهد بود اگر به خدا ایمان آورید، و من در این باره ننگهبان شما نیستم. گفتند: ای شعیب، آیا مذهب تو مقرر میدارد که ما آنچه را که مورد پرستش پدرانمان بوده است رها کنیم یا اینکه از این پس از دارایی خودمان آنسان که میخواهیم بهره نگیریم؟ ای شعیب، تو در جمع ما آدم ناتوانی هستی که اگر پای قبیله تو در میان نبود بیگمان سنگسارت میکردیم، در

صورتیکه تو هیچ نیرویی برای مقابله با ما نداری» (هود، ۸۴-۹۱)'.
این قانون «پیغمبری برای هر قومی» از نظر قرآن بقدری قاطعیت دارد که حتی ملائک و اجنه نیز مشمول آن شده اند. در سوره اسرا (آیه ۹۵) خداوند به محمد میگوید: «بدانان بگو که اگر قرار بود ملائکه نیز در زمین قرارگاهی داشته باشند، در آنصورت ما هم فرشته ای را از میان خودشان برای رسالت بر آنها میفرستادیم»؛ و در سوره انعام (آیه ۱۳۰) خود خداوند خطاب به اجنه میپرسد: «ای گروه جنیان، آیا پیامبرانی از خود شما برایتان نفرستادم تا آیات مرا به شما ابلاغ کنند؟»

در آیاتی دیگر نه تنها بر فرستادن پیامبری بر هر قوم از میان همان قوم تأکید گذاشته شده، بلکه در مورد جدایی پرستشگاه های هر قوم برای انجام شعایر مذهبی نیز همین تأکید بکار رفته است: «تکل امته جعلنا منسکاً هم ناسکوه فلایناز عنک فی الامر» (برای هر قومی پرستشگاهی مقرر داشتیم که در آن به نیایش پردازند و در این امر با تو به منازعه برنخیزند) (حج، ۳۴ و ۶۷).

این موضوع دیگر نیز که محمد رسونی است که برای قوم عرب فرستاده شده است تا آنانرا از شرک به خدا باز دارد و به پرستش خدای یگانه بخواند، بنوبه خود در آیات متعددی از قرآن مورد تأکید قرار گرفته است:

«ما این قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم تا با آن مردم ام القری (مکه) و پیرامون آنرا هشدار دهی» (شوری، ۷)؛ «این است کتابی مبارک که با آن مردم ام القری و پیرامون آنرا بیم دهی و آن کسانی را که به آخرت ایمان آورند و نماز خویش را بر پسا دارند نوید بخشی» (انعام، ۹۲)؛ «برای هر قومی گواهی از میان خودشان برانگیزیم تا در روز جزا به خوب و بد آنان شهادت دهد، و ترا بر قوم خودت گواه

۱ - این نحوه برخورد قوم مدین با شعیب در واقع نحوه برخورد قوم قریش و دیگر قبایل بت پرست عربستان با خود محمد در مکه است، و اشاره بدینکه گری پای قبیله ات در میان نبود سنگسارت میکردیم اشاره به سخنی است که پیوسته محمد در سالهای مکی دعوت خود میشتید.

برگزیده ایم» (نحل، ۸۹)؛ «آنگاه که در روز حساب بر هر قوم و طایفه ای گواهی آوریم، تو بر این امت (عرب) گواہ خواهی بود» (نساء، ۱۱۳)؛ «همانا که برای شما رسولی از میان خودتان فرستادیم که به رستگاری شما مشتاق و نسبت به همه آنانکه ایمان می‌آورند رئوف و مهربان است» (توبه، ۱۲۸)؛ «او خدایی است که برای مردم ناخوان پیامبری از میان خودشان مبعوث کرد تا آیات ما را بر آنان بخواند و دل‌هایشان را صفا بخشد و بدانها حکمت آموزد» (جمعه، ۲)؛ «آیا مردمان تعجب کنند از اینکه یکی را از میان خودشان به رسالت خویش بر آنها برگزیده ایم تا آنان را هم نوید بخشد و هم هشدار دهد؟» (یونس، ۲۰)؛ «به تو افترا میزنند که دعوی بیجا میکنی، در صورتیکه تو به حق از جانب خداوند بر قومی که رسولی پیش از تو به سوی نیامده بود فرستاده شده ای تا آنانرا به رستگاری هدایت کنی» (سجده، ۳).

در باره اینکه آیا واقعاً نشانی در قرآن وجود دارد بر اینکه محمد رسالتی بیرون از قوم عرب نیز، چنانکه بعداً ادعا شد، داشته است، بعد از انتشار ارزیابی مبسوط لئونیه کاتتانی در نخستین مجذذات سالنامه های اسلام، در جهان خاورشناسی آغاز قرن بیستم اروپا بحث جانبی میان «نوندکه» اسلام شناس بزرگ آلمانی و کاتتانی مؤلف سالنامه های اسلام صورت گرفت. در نقدی که به امضای نوندکه در نشریه «مضالعات خاورشناسی آکادمی علوم اتریش»^۱ بچاپ رسید، دانشمند آلمانی ضمن تجلیل بسیار از ارزیابی کاتتانی، این نظر او را اختصاصاً مورد تردید قرار داد و در تأیید گفته خود به آیه ای از سوره سبا (آیه ۲۸) استناد کرد که در آن از رسالت پیامبر بر «کافه ننام» سخن رفته است، و از نظر او این حاکی از جهانی بودن، و نه بر قومی بودن این رسالت است. ولی کاتتانی با تذکر اینکه پیش از او همه این مطالب توسط «هوبرت گریمه» در کتاب محمد او مورد

بررسی قرار گرفته است، متذکر شد که بر اساس فهرست بنسبی دقیق خود نولدکه از تقدم و تأخر زمانی سوره های ۱۱۴ گانه قرآن در دوران مکی و دوران مدنی، سوره سبا که این آیه در آن آمده است، با یک فاصله بعد از سوره شوری و با سه فاصله پیش از سوره انعام «نازل شده» است، و این هر دو سوره درست همان سوره هایی هستند که در آنها صراحتاً از جانب خداوند به محمد گفته شده است که رسالت او ابلاغ آئین تازه به ام القری و پیرامون آن براساس قرآن عربی است که بدو وحی شده است، و پذیرفتن این نظر که در این فاصله رسالت بسیار گسترده تری به محمد محول شده باشد، خواه ناخواه این معنی را دارد که خداوند هنگام نزول سوره شوری مأموریت پیامبر خود را دعوت مردم جزیره العرب تعیین کرده، سپس در کوتاه مدتی از این نظر عدول کرده و او را پیامبر همه پنج قاره جهان قرار داده، و بار دیگر در کوتاه زمانی او را به همان رسالت اولیه بازگردانیده است، در حالیکه به تصریح Grimme مراد از الناس در اینجا نیز مثل دیگر آیات قرآن مردم عربستانند که پیام قرآن، چنانکه بارها و بارها در آن تصریح شده، منحصرأ خطاب به آنهاست، یعنی به کسانی است که قرآن عربی برای آنان نازل شده است (یوسف، ۱۲؛ رعد، ۱۳؛ طه، ۱۲۰؛ زمر، ۳۹؛ فصلت، ۴۱؛ شوری، ۴۲؛ زخرف، ۴۳؛ احقاف، ۴۶).

همین تذکر را، به نوشته کانتانی، میتوان در مورد آیاتی داد که در آن اصطلاح «رحمة للعالمین» بکار برده شده است (یوسف، ۱۰۴؛ انبیاء، ۱۰۷؛ روم، ۲۱؛ قلم، ۵۲؛ تکویر، ۱۲۷)، زیرا در این مورد نیز هرکدام از این سوره ها، درست بعد یا قبل از سوره هایی آمده اند که در آنها بر این امر که خداوند برای هدایت هر قومی پیامبری از خودشان میفرستد تأکید نهاده شده است. در این باره، همچنان به توضیح Grimme این مضمون را میباید در مجموعه مضمونهای مشابهی قرار داد که در سوره های نمل، قصص، عنکبوت، فاطر، یس، زمر، ص، غافر، فصلت، روم، زخرف، جاثیه، لقمان، دخان و احقاف نیز در اشاره به قبایل و اقوام مختلف خود جزیره آمده اند. به تذکر Grimme دو آیه دیگر از قرآن که میتوانند با مفهوم

«جهانی بودن» مورد تفسیر قرار گیرند، یکی آیه ۱۵۸ سوره اعراف است که: «بدانان بگو ای مردم من از جانب آنکس که آسمانها و زمین در مالکیت اویند به رسالت بر همه شما برگزیده شده ام». و دیگری آیه ۲۸ سوره فتح که: «اوست خدایی که رسول خود را به هدایت بر کیش حق فرستاد تا او را بر کیشهای دیگر برتری دهد». در مورد آیه اول، کافی است یادآوری شود که سوره اعراف نیز مانند سوره سبأ، یکی از پنج سوره ای است که در فاصله دو سوره شوری و انعام ابلاغ شده است، یعنی دو سوره ای که در آنها به رسالت انحصاری محمد بر قوم عرب تصریح شده است، و طرف خطاب محمد در این باره که وی از جانب مالک آسمانها و زمین به رسالت برگزیده شده است و در آیه از آنها بصورت «ایها الناس» یاد شده مردمی هستند که خود محمد مأمور ابلاغ این آیه بدانان شده است، و نه همه مردم روی زمین. و در مورد آیه دوم نیز لازم به تذکر است که این آیه در هنگامی ابلاغ شده که نیروی مسلمانان بعد از پیمان حدیبیه بدون پیروزی بر مشرکان از مکه بازمیگشته اند، بهمین جهت اندکی پیش از آن به مسلمانان وعده داده شده است که «همانا خداوند وعده خویش را به پیامبرش تحقق بخشد که شما با سرهای تراشیده و موهای کوتاه کرده، بدون هیچ بیم و هراسی به مسجداالحرام درآید، زیرا خدا بر چیزهایی آگاه است که شما از آنها بیخبرید، و خداوند پیش از این به شما وعده فتحی نزدیک داده بود» (آیه ۳۷). محتوای آیه نشان میدهد که صرفاً در ارتباط با مشرکانی آمده است که کعبه در اختیار آنان بود، و نه در ارتباط با مذاهب توحیدی دیگری که اساساً در کعبه جایی نداشتند. و فراموش نباید کرد که حتی در صورتیکه برای این آیه مفهوم برتری دین محمد را بر همه ادیان دیگر قائل شویم (امری که خود محمد نیز همواره متذکر آن میشد)، هیچ جای آن این معنی را نمیدهد که باید این دین برتر با شمشیر بر آیینهای دیگری که آنان نیز توحیدی هستند، و در آیه ۲۹ همین سوره فتح با استنادی که به تورات و انجیل شده بر حقانیت آنها تأکید گذاشته شده است، تحمیل شود.

این موضوع سومین نیز که قرآن کتابی است که اختصاصاً برای قوم عرب فرستاده شده است، بنوبه خود در آیاتی متعدد مورد تأکید خود قرآن قرار گرفته است: «کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً و صرفنا فیه من الوعید لعنهم یتقون اویحدث لهم ذکرا» (طه، ۱۱۳)؛ «کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً لقوم یعلمون» (فصلت، ۳)؛ «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (یوسف، ۲)؛ «وانزلناه حکماً عربیاً» (رعد، ۳۷)؛ «قرآناً عربیاً غیرذی عوج نعلمه یتقون» (زمر، ۲۸)؛ «وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً لتنذر ام القرى و من حولها...» (شوری، ۷)؛ «انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (زخرف، ۳)؛ «و هذا کتاب مصدق لساناً عربیاً لینذرالذین ظلموا و بشرى للمحسنین» (احقاف، ۱۱۲). در آیه ای بسیار جانب، تصریح میشود که اگر قرآن به زبانی عجمی (غیر عرب) فرستاده نشده است، برای این است که این کتاب برای عرب، و نه عجم، فرستاده شده است: «و تو جعلناه قرآناً اعجمیاً لقالوالولا فصلت آیاته، اعجمیاً و عربیاً؟» (فصلت، ۴۴).

اسلام: آیینی جهانی یا آیینی عربی؟

تأیید بر عربیت اسلام را در تأکیدات مکرر قرآن بر مبارزه با شرک و تأکید بر وحدانیت خدا میتوان یافت که صدها آیه در بیش از پنجاه سوره از قرآن بصورتهای مختلف بدان اختصاص یافته اند، در صورتیکه ابلاغ چنین پیامی به میلیونها مردم بیرون از جزیره العرب در آن هنگام اصولاً ضرورتی نداشته است تا نیازی به ظهور آیینی تازه و کتاب آسمانی تازه ای باشد، زیرا در زمان نزول قرآن سرزمینهای پیرامون جزیره العرب کلاً به دو بخش بیزانسی (رومی و یونانی) شامل خاور نزدیک و افریقای شمالی (سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، مصر، لیبی، تونس، الجزایر کنونی) و بخش ایرانی (شامل بین النهرین، ایران، افغانستان و آسیای میانه کنونی) تقسیم میشدند، که یکی از آنها مجتمعی مسیحی بود، و دیگری مجتمعی زرتشتی. سرزمینهای بسیار دورتری هم که در آن زمان با شرک اداره میشدند. چون چین، ژاپن، هند، سیبری، اروپای ژرمنی، افریقای سیاه) نه اصولاً

پیام قرآن را دریافت داشتند، نه هیچوقت رزمندگان اسلام امکان شمشیر کشیدن به روی آنها را یافتند. بدین ترتیب پیام اساسی قرآن در امر مبارزه با شرک و دعوت به قبول وحدانیت خدا به تنها مشرکانی که هنوز در بخش وسیع دنیای شناخته شده آیینهای توحیدی سامی وجود داشتند، یعنی به بت پرستان عرب مربوط میشد و هیچکدام از اطرافیان جزیره العرب را در بر نمیگرفت.

بجز موارد اصولی نامبرده، شواهد متعددی دیگری را به فراوانی در باره انتقال بسیاری از سنن و رسوم و معتقدات و حتی خرافات عربستان دوران جاهلیت به اسلام و در قرآن میتوان یافت. با توجه به روشنی آشکار چنین نقل و انتقالها، مورخان و مفسران مختلفی از خود جهان اسلامی نیز در طول قرون آنها را مورد بحث قرار داده اند، که بویژه در این مورد میباید از «الملل والنحل» شهرستانی و از تاریخ ابن خلدون نام برد. در دوران خود ما نیز، یکی از جامعترین این ارزیابی ها را در کتاب «ادوار فقه» نوشته محمود شهابی استاد انبیات دانشگاه تهران میتوان یافت که در سال ۱۳۲۹ شمسی در سلسله انتشارات این دانشگاه در تهران به چاپ رسیده است. در این کتاب تصریح شده است که «نگاهی به ادوار فقه نشان میدهد که چگونه عرف عرب جاهلی به احکام اسلامی تبدیل شد، و منجمله در موارد زیر سابقه احکام در اجتماع پیشین چه بوده است؟ حج، شراب، روزه، جهاد، خمس، غنیمت، وصیت، طلاق، زنا، زکوة، ربا». همزمان با محمود شهابی، محقق معاصر عرب دکتر حواد علی نیز در کتاب جامع خود «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» که در بیروت و بغداد به چاپ رسیده فصلی تمام را بنام فصل فی الفقه الجاهلی به همین موضوع انتقال رسوم و عرف دوران جاهلیت به قرآن اختصاص داده است.

۱ - ادوار فقه، ج ۱، ص ۱۲۹ تا ۳۱۰.

شهرستانی در «الملل والنحل» از جانبی دیگر از بریدن دست دزد، ختنه، حرمت ازدواج با مادر و دختر و با زن پدر، و کراهت ازدواج با دو خواهر، مقررات مختلف نکاح و طلاق، و مسائلی از قبیل غسل میت، غسل جنابت، استنجا، تراشیدن موی زهار نام میبرد. در کتاب ۲۳ سال در همین زمینه به احکام ارث، حدود زنا و سرقت، قصاص و دیه، سنگسار، احکام نجاسات و محرمات اشاره شده است.

در ارتباط با اظهار نظرهای محققان غربی، این تذکر Nöldeke میتواند نمونه ای از همه آنها باشد که «باید در نظر داشته باشیم که بسیاری از عقاید و اندیشه ها و آداب و رسوم مشرکان دوران پیش از اسلام، بصورت کامل یا با تغییراتی جزئی وارد دین اسلام شده اند. بدین ترتیب برخی از بقایای رسوم و آداب بت پرستان که با دین اسلام هیچ گونه پیوندی نداشته اند امروزه نیز بوسیله اسلام در میان اعراب و در نزد سایر مسلمانان محفوظ مانده اند»^۱.

از مهمترین مظاهر انتقال یک سنت مسأقبل اسلامی جزیره العرب به اسلام سنت حج است که آیه های مختلفی از سوره های بقره (۱۵۳)، حج (۲۳-۳۰)، مانده (۱-۴) بدان اختصاص یافته اند. این مراسم در دوران بت پرستی اعراب همچنان در ماه ذیحجه انجام میگرفت، و همان تشریفات دوران بعدی اسلامی در آنها اجرا میشد، از قبیل سعی بین صفا و مروه (هفت بار رفت و آمد میان این دو تپه)، هفت بار طواف خانه کعبه، سنگ پرانی به شیطان (رمی حجره)، قربانی گوسفند و شتر، احرام، مروه و صفا در دوران جاهلیت جایگاه دو بت محلی اساف و نائله بود. سنت هفت بار طواف بدور کعبه احتمالاً بازتابی از حرکت دورانی سیارات هفتگانه است که از اخترشناسان معروف بابل و کلدان به عرستان کهن راه یافته بود^۲. بوسیدن

۱ - Th. Nöldeke در ERE، ج ۱، ص ۶۶۰.

۲ - Sir William Muir در کتاب The Life of Muhammad، ج ۱، ص XCI

حجرالاسود نیز یک سنت سابقه دار ماقبل اسلامی بود که دست کم از پنج قرن پیش از اسلام رواج داشت، زیرا Maximus Tyrius مورخ لاتین در سده دوم میلادی در تاریخ خود در باره آن مینویسد که: «عربها به خدایی کرنش میکنند که نامش را نمیدانم، ولی میدانم که سنگ مکعبی به رنگ سیاه است که برای آن ریشه ای ماوراء الطبیعه قائلند». در باره این سنگ که به احتمال بسیار یک شهاب آسمانی (météorite) از دورانهای باستانی است حدیثهای فراوانی در کتابهای اسلامی آمده است که بموجب آنها خانه کعبه دو هزار سال پیش از آفرینش جهان در بهشت ساخته شد و هنوز هم نمونه معماری آن در بهشت وجود دارد. آدم این خانه را در روی زمین ساخت، ولی طوفان نوح آنرا از بین برد، سپس دوباره توسط ابراهیم و پسرش اسماعیل ساخته شد. این سنگ در آنموقع از بهشت بوسیله جبرئیل برای اسماعیل آورده شد و در آن وقت رنگی به سپیدی شیر داشت، ولی گناهان مردمان در طول زمان رنگ آنرا سیاه کرد.^۱

در تاریخ طبری در این باره توضیحات بیشتری داده شده است: «از روزگار نوح علیه السلام کسی عهده دار امور خانه کعبه نبود، که این خانه به آسمان رفته بود. در زمان ابراهیم خدا عزوجل بدو فرمان داد که اسماعیل پسر خویش را به نزد خانه جای دهد، زیرا که میخواست آنرا به پیمبر خود محمد صلی اله علیه و سلم گرامی بدارد. و اسماعیل عهده دار کار کعبه شد، که در آن زمان در بیابان مکه بود و جرحمیان و عمالیق در اطراف آن ساکن بودند، و اسماعیل علیه السلام زنی از جرحمیان گرفت، اما بعدا جرحمیان در مکه بدکاری کردند و حرمت آن را نگاه نداشتند و مال کعبه را که هدیه میشد بخوردند و حتی طغیانشان چنان شد که یکی از آنها اگر جایی برای زنا کردن نداشت در کعبه زنا میکرد، و چنانکه گفته اند اساف در دل کعبه با ناله زنا کرد و هر دو سنگ شدند (دو بتی که در مروه و صفا جای داشتند).^۲

۱ - همان کتاب، ج ۱، ص XCIV مقدمه.

۲ - تاریخ ضبری، ج ۳، ص ۸۳۷.